**موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح**

**استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری**

**تاریخ : 3/ 10/ 91**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین**

**الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین**

**واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**

در مورد نحوه‌ی جمع بین روایات مختلف ضمان عاریّه صحبت می‌کردیم. عرض شد که آقایان می‌فرمایند دو دسته روایاتی که ضمان را در دنانیر ثابت می‌کند و یا ضمان را در دراهم، به منزله‌ی یک روایت واحد هستند که ضمان را در دنانیر و دراهم ثابت می‌کند و در غیر آنها نفی می‌کند.

این دو دسته روایات بعد از این که به منزله‌ی یک روایت واحد شدند، با روایات ضمان در ذهب و فضه تنافی پیدا می‌کند،‌ چون روایت ضمان در ذهب و فضه می‌گوید در ذهب و فضه ضمان هست، چه مسکوک باشد و چه مسکوک نباشد. روایاتی که می‌گوید در غیر دنانیر و دراهم ضمان نیست، چه از سنخ ذهب و فضه باشد و چه از سنخ ذهب و فضه نباشد؛ پس در ذهب و فضه‌ی غیر مسکوک روایت ضمان در ذهب و فضه اطلاقش اقتضا می‌کند که ضمان باشد، عقد سلبی روایات ضمان در دنانیر و دراهم اقتضا می‌کند که ضمان نباشد. مرحوم آقای خوئی در اینجا مطالبی دارند که محصّل مطالب مرحوم شیخ در رسائل است که ایشان می‌گویند: این دو دسته رابطه‌شان عموم و خصوص من وجه است؛ طبق قاعده باید بگوییم اینها با هم تعارض می‌کنند و در ذهب و فضه‌ی غیر مسکوک که مجمع اینهاست، تساقط می‌کنند. وقتی تساقط کردند، ما به عموم عدم ضمان مطلق تمسک می‌کنیم و نتیجه‌اش این می‌شود که حتی در ذهب و فضه‌ی غیر مسکوک ضمان نیست، ضمان اختصاص پیدا می‌کند به ذهب و فضه‌ی مسکوک.

ولی مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند در اینجا طبق قاعده‌ی اولیه اینطوری است، ولی اینجا یک خصوصیتی دارد که نباید اینطور مشی کنیم و آن این است که ولو رابطه‌ی ضمان در ذهب و فضه با عقد سلبی روایات دنانیر و دراهم عموم من وجه است، ولی اینجا باید ضمان در ذهب و فضه را مقدم بدانیم، به دلیل این که مجمع فرد ظاهر ضمان در ذهب و فضه است، چون ضمان در ذهب و فضه در جایی که مسکوک باشند نادر است. ذهب و فضه غالباً غیر مسکوکش عاریّه داده می‌شود و مسکوکش عاریه داده نمی‌شود؛ چون عاریه چیزی است که انتفاعش با حفظ عین باشد و در دنانیر و دراهم غالب منفعت دارج آن خرید و فروش است که با تبادل عین است و این که مثلاً دراهم و دنانیر را با آن بخواهند تزیین کنند و یا امثال آن، اینها موارد نادری است که نمی‌شود به خاطر آن ضمان در ذهب و فضه را ما اختصاص بدهیم به ذهب و فضه‌ی مسکوک. به خلاف عدم ضمان در دراهم و دنانیر، این را ما می‌توانیم اختصاص بدهیم به خصوص جنس غیر ذهب و فضه، مانعی ندارد که ما بگوییم عقد سلبی قضیه اختصاص دارد به غیر دنانیر و دراهم، من غیر جنس ذهب و فضه. غالباً هم لازم نیست، ولی به هر حال عاریّه‌ی غیر جنس ذهب و فضه از جنس ذهب و فضه بیشتر است، معمولاً خود ذهب و فضه را هم به آن معنا عاریه نمی‌دهند. این محصّل فرمایش مرحوم آقای خوئی، به تبع از شیخ انصاری است.

(سؤال و پاسخ استاد): ضمان در ذهب و فضه نسبت به عدم ضمان در غیر مسکوک؛ غیر مسکوک ممکن است ذهب و فضه باشند و ممکن است ذهب و فضه نباشند و ذهب و فضه هم ممکن است مسکوک باشند و ممکن است مسکوک نباشند. غیر عقد سلبی‌اش تعارض دارد! عقد ایجابی‌اش که تعارض ندارند، هر دو مثبتین هستند. تعارض مال عقد سلبی ضمان در دنانیر و دراهم است، یعنی عدم ضمان در غیر مسکوک. رابطه‌ی بین غیر مسکوک و ذهب و فضه عموم من وجه است؛ ذهب و فضه ممکن است غیر مسکوک باشند و ممکن است مسکوک باشند. غیر مسکوک هم ممکن است در ذهب و فضه باشد، ممکن است غیر جنس ذهب و فضه باشند. مجمعشان می‌شود ذهب و فضه‌ی غیر مسکوک. ما اگر این ذهب و فضه‌ی غیر مسکوک را از تحت ضمان ذهب و فضه خارج کنیم، یعنی ضمان ذهب و فضه را اختصاص بدهیم به مسکوک، مطلق را حمل کردیم به نادر و فرد ظاهر آن را از تحتش خارج کردیم.

(سؤال و پاسخ استاد): مجمع می‌شود غیر مسکوک از جنس ذهب و فضه.

آن روایت سه و چهار می‌گویند ضمان نیست، ضمان در ذهب و فضه اطلاقش اقتضا می‌کند که در آنجا ضمان باشد. پس بنابراین مجمع ما می‌شود غیر مسکوک از جنس ذهب و فضه. این مجمع را یک موقع ممکن است بدهیم به ادله‌ی ذهب و فضه، یعنی می‌گوییم ذهب و فضه چه مسکوک باشد و چه غیر مسکوک ضمان دارد؛ آن که غیر دنانیر و دراهم ضمان ندارد، به شرط این که از جنس ذهب و فضه نباشد یعنی حمل کردیم غیر دراهم و دنانیر را بر غیر جنس ذهب و فضه، مانعی ندارد. اکثر عاریّه‌هایی که داده می‌شود اصلاً از جنس ذهب و فضه نیست و آن هیچ مشکلی ندارد. ولی اگر مجمع را که غیر مسکوک باشد از تحت روایت ضمان ذهب و فضه خارج کنیم، مجمع فرد ظاهر ضمان ذهب و فضه است! طبیعتاً نتیجه این می‌شود که این روایت را اختصاص داده‌اید شما به مسکوک که فرد نادرش است؛ این مشکل است.

مرحوم آقا ضیاء در اینجا دو تا اشکال مطرح می‌فرمایند، یک اشکال این که می‌گویند ما قبول نداریم عاریّه‌ی دنانیر و دراهم نادر است، به خاطر کثرة الحلی المتّخذ منهما. اشکال دوم را من عیناً از روی عبارت ایشان می‌خوانم.

«***حمل إطلاق رواية ضمان عارية الذهب و الفضة علی المسكوك منهما حملاً له علی الفرد النادر، فمدفوع أولاً بمنع ندرة عارية المسكوك من الذهب و الفضة خصوصاً مع كثرة الحلي المتخذ منهما، وثانياً إنّ حمل المطلق علی الفرد النادر استاد هادی زاده إنّما يستهجن إذا لم يكن المتكلم متكفلاً لبيان الفرد النادر، وإلا فلا استهجان فيه، وبعد تكفّل روايتي الدرهم والدينار لبيان حصر الضمان في العارية بخصوص المسكوك من الذهب والفضة أين يبقی المجال للتوهّم المزبور***»[[1]](#footnote-1) .

به نظر می‌رسد که هیچ یک از این دو اشکال وارد نباشد به حسب آن چیزی که ظاهر آن عبارت است، مگر این که یک مطلب دیگری را ایشان بخواهند بیان کنند که بعداً عرض خواهیم کرد. بعضی نکات دیگری در این بحث وجود دارد که با این عبارت آن نکات افهام نمی‌شود، مگر این که واقعاً ایشان آن نکات را مدّ نظرشان باشد که بد تقریر شده باشد.

فرض کنید که ایشان می‌گوید عاریه‌ی مسکوک ذهب و فضه نادر نیست، اشکالی ندارد حالا نادر هم نباشد؛ در این که غالب عاریه‌های ذهب و فضه که انجام می‌شود مسکوکش نیست، این که بحثی نیست! فرض کنید که خیلی هم زیاد است عاریه‌ی دنانیر و دراهم، اما بیشتر مواردی که عاریه داده می‌شود غیر ...

(سؤال و پاسخ استاد): فرد نادر یعنی اکثر افراد را خارج کردن. یک موقع هست که ما می‌گوییم انسان دو قسم دارد: عالم و جاهل. سی درصد انسان عالم است و هفتاد درصد آن جاهل است، انسان را حمل کنیم بر عالم، حمل بر فرد نادر یعنی نسبت مطلق؛ یعنی اکثریت، نه فی نفسه. یعنی اکثریت افراد نباید از تحت آن خارج بشود، حالا فرض کنید تعداد افرادی را که عالم هستند از انسان، خیلی هم زیاد باشد، ولی وقتی که اکثریت افراد انسان را جاهل‌ها تشکیل بدهند، حمل انسان بر انسان عالم، اخراج اکثر افراد است. صحبت بر سر اخراج اکثر افراد است، بحث حمل بر فرد نادر و امثال آن نیست که شما به لفظ تکیه کنید. بحث این است که اخراج اکثر افراد یک دلیل از تحت یک دلیل غیر عرفی است، ‌بحث این است که اکثر افراد ضمان عاریه ذهب و فضه، عاریه‌ی مسکوک نیست بلکه غیر مسکوک است. این که بحثی ندارد! حالا فی نفسه شما بفرمایید که مسکوک آن خیلی زیاد است؛ زیاد هم باشد، نسبت به غیر مسکوک که کم است.

اما نکته‌ی دومی که ایشان فرمودند که حمل مطلق بر فرد نادر «**إنما یستهجن**» جایی مستهجن است که متکلم متکفّل بیان فرد نادر نباشد؛ شما در کجا می‌فرمایید که متکلم در مقام بیان فرد نادر است؟ درهم و دنانیر را می‌خواهید بگویید. درهم و دنانیر که عقد ایجابی‌اش است، عقد و ایجابی آن مشکلی ندارد. شما در کجایش می‌گویید که متکلم در مقام بیان فرد نادر است، در عقد سلبی‌اش؟ عقد سلبی چه ربطی دارد؟‌ ضمان ذهب و فضه را می‌گویید، ضمان ذهب و فضه که فرد نادر نیست! مجرّد این که دراهم و دنانیر فرد نادر است ...

(سؤال و پاسخ استاد): یک بحث بر سر این است: این که شارع عدم ضمان مطلق را چرا دراهم و دنانیر را استثناء نکرده است؟ ما می‌گوییم دنانیر و دراهم فرد نادری بوده است، به خاطر فرد نادر بودن استثناء نکرده است؛ خوب اشکالی ندارد. اولی عام است،‌ عدم ضمان مطلق چرا دنانیر و دراهم را استثناء نکرده است؟ می‌گوییم چون نادر بوده و نخواسته است این را استثناء کند و آن جایی که استثناء‌ کرده است خواسته فرد نادرش را هم بیان کند؛ أعم از متعارف و غیر متعارف را متکفل بوده است. این اشکالی ندارد.

اما بحث بر سر این است : آن دلیلی که گفته در ذهب و فضه ضمان است، اگر حکم ثبوتی مال دراهم و دنانیر باشد،‌ چرا ذهب و فضه را ذکر کرده است؟ ذهب و فضه که عاریه‌ی دنانیر و دراهم فرد نادرش است، اکثر افراد عاریه‌ی ذهب و فضه عاریه‌ی غیر مسکوک است؛ این بحثها را من اصلاً متوجه نشدم که اینها چه ارتباطی به این بحث دارند!

(سؤال و پاسخ استاد): این حمل مطلق بر فرد نادر است؛ ذهب و فضه را بگوییم و مرادمان خصوص درهم و دنانیر باشد، حمل مطلق بر فرد نادر است. این در مقام بیان فرد نادر است، یعنی چه؟ فرض این است که دراهم و دنانیر، عاریه‌ی آن فرد نادری از عاریه‌ی ذهب و فضه است. جنس را هم حمل می‌کنید به فرد نادر. اشکال همین است که عاریه‌ی ذهب و فضه که غالباً در عاریه غیر مسکوک است، شما از این می‌خواهید اراده کنید عاریه‌ی مسکوک را.

یک سری نکاتی در این بحث وجود دارد که ممکن است آنها را ایشان بخواهند بیان کنند، ولی این عباررات آن مطلب را نمی‌رساند.

 در اینجا یک سری اشکالات عامی وجود دارد که این اشکالات عام در کلام همه‌ی آقایان وجود دارد و تأثیرگذار است. آن اشکالات در این بحث کنونی ما هم مطرح است.

یک اشکالی در این بحث مطرح است که آیا اصلاً حمل مطلق بر فرد نادر قبیح است یا قبیح نیست؟ حاج آقا این را منکر بودند و می‌فرمودند حمل مطلق بر فرد نادر هیچ مانعی ندارد،‌ چون در واقع ما جمع بین مطلق و مقید را به این می‌کنیم که می‌گوییم مطلق در مقام بیان نبوده است، متکلم در مطلق اگر در مقام بیان نباشد می‌تواند مراد واقعی‌اش فرد نادر باشد. مثلاً می‌گوییم : آقا این مسأله را من نمی‌دانم، چه کار کنم؟ می گوید: برو از مجتهد تقلید کن، برو از مجتهد بپرس. مجتهد ممکن است آن شخصی که لازم باشد مجتهد اعلم باشد که فرد نادر از مجتهدین است، ولی چون در مقام بیان قضیه مهمله است هیچ مانعی ندارد. می‌گوییم برو دکتر، ممکن است دکتری که برای درمان درد شما باشد یک نفر باشد. علتش این است که در واقع حمل بر فرد نادر نیست، در واقع مطلق نیست! روح قضیه این است که آن چیزی که کان یتوهّم أنّه مطلقاً وفی مقام البیان، ما حمل می‌کنیم به قضیه‌ی مهمله. روی این جهت مانعی ندارد که مطلق حمل به فرد نادر بشود.

(سؤال و پاسخ استاد): در واقع ما اینجا می‌خواهیم بگوییم ما که در این روایات ذهب و فضه را حمل بر دردهم و دنانیر می‌کنیم، می‌گوییم در مقام بیان خصوصیات این ذهب و فضه نبوده است که در عام و خاص آن نکات را نمی‌شود گفت.

در اینجا چند نکته وجود دارد: اصلاً حمل عام بر خاص، حمل مطلق بر مقیّد، به چه نحوی است؟ یک دلیلی می‌گوید أکرم العلماء، در یک دلیل هم گفته است أکرم العالم العادل و یا لا تکرم العالم الفاسق. صحبت بر سر این است که از یک طرف به نحو عموم گفته است اکرم کل عالم، از یک طرف هم گفته عالم فاسق را اکرام نکن. این قید را برای چه نیاورده است، در حالی که روش طبیعی صحبت کردن این است که مقصود متکلم با همان بیان اول،‌ بیان بشود؟ چرا بیان را به شکل منفصل ذکر کرده است و مستثنی را متصل به کلام نیاورده است؟ آقایان می‌فرمایند که متکلم در واقع در مقام بیان اصل حکم بوده است؛ تبصره‌ها، استثناء‌ها و امثال آنها را نمی‌خواسته بیان کند و الا اگر در مقام بیان تبصره‌ها باشد و تبصره را ذکر نکند، قبیح است. می‌گوید گاهی اوقات مصلحت اقتضا می کند ولو تدریج در بیان احکام، ولو جلوگیری از سست شدن قانون، گاهی اوقات از همان اول بخواهد تبصره‌ی قانون را ذکر کند قانون از استحکام خودش می‌افتد، برای این که قانون حالت قانون بودن و استحکام خودش را به دست بیاورد، استثنائش را متصل نمی‌آورند بلکه منفصل می‌آورند. بنابراین اگر ما یک اکرم العلماء داشتیم، ممکن است منفصل یک استثنائی بشود.

بحث این است که اگر حالا این اکرم العلماء سه تا استثناء داشته باشد و فقط دو تای آن را ذکر کنند، گفته است: اکرم العلماء الا الفساق و الا ... و در یک دلیل دیگر استثناء سوم را ذکر کرده باشد. اینجا چه توجیهی دارد؟ اینجا دیگر آن وجه نمی‌آید که متکلم در مقام بیان استثناء‌ها نبوده است! اگر در مقام بیان استثناءها نبوده است، آن استثناءها را برای چه ذکر کرده است؟ در اینجا آن وجوه نمی‌آید، بنابراین فرق است بین جایی که متکلم در مقام بیان استثناء‌ها آمده باشد و یا در مقام بیان استثناء‌ها نیامده باشد. این مقدمه را داشته باشید.

در این روایات، یک بحث این است که آن روایتی که عدم ضمان مطلق گفته است را با چهار دسته‌ی دیگر چگونه جمع کنیم، جمع آن راحت است. عدم ضمان مطلق را که گفته است، در مقام بیان تبصره‌ها نبوده است و در یک صورت‌هایی مثل اشتراط، یا دراهم و دنانیر، ذهب و فضه و امثال آن، ممکن است استثناء باشند. اگر بین این خاص‌ها تعارضی نبود،‌ ما همه‌ی آن‌ها را مخصّص آن عام قرار می‌دادیم و هیچ مانعی نداشت. آن نمی‌خواست تبصره را ذکر کند، در دلیل اول یک تبصره را ذکر کرده است و در دلیل بعدی تبصره‌ی دیگر را ذکر کرده است، همینطور در ادله‌ی مختلف تبصره‌ها و استثناء‌های آن عامی را که در مقام بیان استثناء‌هایش نبوده است ذکر کند؛ هیچ مانعی ندارد. اما بحث بر سر تعارض بین این خاص‌هاست! بحث این است که متکلم در مقام ... فرض کنید بحث سه و چهار، آقایان همه آن را مسلم گرفته‌اند؛ می‌گویند: ضمان در دنانیر، عقد سلبی آن می‌گوید که غیر دنانیر ضمان ندارد؛ این اطلاق دارد نسبت به دراهم. ما با عقد ایجابی ضمان در دراهم عقد سلبی عدم ضمان در غیر دنانیر را تقیید می‌کنیم. بحث بر سر این است، متکلم گفته است : لا ضمان فی العاریّة إلا فی الدنانیر؛ صحبت بر سر این است که وقتی شما در مقام استثناء بر آمدید، چرا فقط دنانیر را استثناء کردید؟ یک موقع هست که اصلاً در مقام بیان استثناء بر نمی‌آید، اشکالی ندارد. ولی حالا که در مقام بیان استثناء برآمده‌اند، حصر کردن مستثنی در خصوص دنانیر ظهور قوی دارد در این که دراهم دیگر نیست. لولا یک نکات دیگری که بعداً عرض خواهم کرد.

بنابراین این سبک جمع کردن که در کلام همه‌ی آقایان به عنوان یک نقطه‌ی مفروض است، مرحوم نائینی دارند، مرحوم آقا ضیاء دارند و همچنین دیگران به این شکل می‌گویند که عقد سلبی دنانیر أخص مطلق است نسبت به عقد ایجابی روایت دراهم، تخصیص می‌زنیم به این سبک درست نیست. این اشکالی است که حاج آقا در امثال مقام مکرر بیان می‌فرمایند. مثلاً ایشان در بحث «لا یضرّ الصائم ما صنع إذا اجتنب أربع خصال» اینجا استثناء کرده است و می‌گوید هیچ چیزی مضرّ به صوم نیست، مگر چهار چیز. حاج آقا می‌فرمایند: آقایان گاهی اوقات می‌گویند یک چیز پنجم را از جای دیگری استفاده می‌کنیم. می‌گویند مگر چهار چیز اطلاق دارد، چیز پنجم باشد یا چیز پنجم نباشد؟ حاج آقا می‌فرمایند: نه، این درست نیست که ما تخصیص بزنیم. بحث این است که متکلم در مقام بیان مستثنی برآمده است و بعد چهار چیز را استثناء کرده است. چهار چیز معنایش این است که پنج چیز نیست، این خیلی مستبعد است! ایشان می‌فرمودند در اینجا نباید حمل به تخصیص بشود. اینجا یا باید تصرف در اقسام بشود یعنی مستثنی، یا تصرف در مستثنی منه بشود. توضیح ذلک این که این روایت می‌گوید: «**لا یضرّ الصائم ما صنعت إذا اجتنب أربع خصال الأکل والشرب والنساء والارتماس فی الماء»[[2]](#footnote-2)** أکل و شرب، نساء و ارتماس فی الماء.

ایشان می‌‌فرمودند گاهی اوقات بعضی از مستثنی‌ها در واقع یک افراد تنزیلی شده‌اند. فرض کنید :‌ نساء مطلق بهره‌گیری جنسی است، ولو به نحو محرّم که به نحو نساء‌ نباشد، استمناء باشد و یا مباشرت با چیزهای حرام باشد؛ تمام اینها را شامل می‌شود. اشکالی ندارد، نساء را بگوییم از باب مثال است. این یک جور که تصرف در مستثنی است.

یک جور دیگر تصرف در مستثنی منه است، بگوییم این ناظر به افراد متعارفه است. یک افراد نادری هم وجود دارد که گاهی اوقات مضرّ به صیام است، آنها را ذکر نکرده است مثل تنقیه؛ معمولاً تنقیه برای کسی است که بیمار است. یا غبار غلیظ به حلق رساندن. آنها را داخل در اکل و شرب کردن، چون تنقیه یک چیزی دارد که بین مایع و جامد فرق است و یک مقداری مشکل دارد. من می‌خواستم بگویم تصرف در مستثنی است، ولی با توجه به این که یک حکم خاصی است. می‌گوید تنقیه با مایع اشکال دارد و با جامد اشکالی ندارد،‌ اگر اکل و شرب را یک مفهوم توسعه‌ای قرار بدهیم، باید هر دو اشکال داشته باشد. از اینجا تصرفش مشکل است که بخواهیم در مستثنی تصرف کنیم.

در ما نحن فیه، این سبک جمع کردن آقایان صحیح نیست. حالا چه کار باید بکنیم؟ یکی این که ممکن است بگوییم دراهم و دنانیر از باب مثال است. دینار از باب مثال برای مسکوک، نقدین؛ درهم از باب مثال برای مسکوک باشد. نکته‌ای در اینجا وجود دارد و آن این که چرا در یک روایت درهم را ذکر کرده است و دینار را ذکر نکرده است، در یک روایت هم دینار را ذکر کرده است اما درهم را ذکر نکرده است؟ روایتی که دینار را ذکر کرده است، روایت عبدالله بن سنان است. عبدالله بن سنان خزانه‌دار منصور و بعضی خلفای عباسی بوده است. اینها با بزرگان می‌پریدند! عبدالملک بن عمرو آن طوری که در شرح حالش گفتیم، به نظر می‌رسد که از زهّاد و عبّاد بوده است و این طور اشخاص با درهم سر و کار داشته‌اند و تیپشان با تیپ عبدالله بن سنان متفاوت بوده است. این است که در آنجا وقتی می‌خواهد برای نقدین مثال بزند، دنانیر را ذکر کرده است و اینجا هم دراهم را ذکر کرده است؛ متناسب با آن مخاطب و راوی که وجود داشته است. چه بسا مثلاً عبدالملک بن عمرو در مجلسی دیگر با هم تیپ‌های خودش شرکت کرده بودند نسبت به آنها دراهم را حضرت ذکر کرده است. بحث این است که نحوه‌ی جمع بین روایت دراهم و دنانیر، نباید به آن نحو تخصیص و تخصص باشد.

(سؤال و پاسخ استاد): گاهی اوقات طرف می خواهد یک پولی داشته باشد، معامله‌های بزرگ که می‌خواهد بکند بداند که پول دارد. این عاریه‌ها هم برای رهن گذاشتن بوده است. علت عاریه دادن‌ها گاهی اوقات به خاطر این است که طرف بداند پول دارد؛ اگر بخواهد قرض بگیرد یعنی پول دار بودن خودش را به وسیله‌ی داشتن این چیزها ... این که من اگر از شما قرض می‌کنم، این پولها را دارم و می‌توانم به شما بدهم. یا رهن می‌گذاشته‌اند، دنانیر را عاریه می‌گرفتند برای این که رهن بگیرند. یکی از منافعی که برای دنانیر است رهن گذاشتن آن بوده است.

بحث این است که دنانیر می‌تواند مثال باشد برای مطلق نقدین، کما این که درهم می‌تواند مثال باشد برای مطلق نقدین. صحبت بر سر این است :‌ حالا که می‌خواهید مثال انتخاب کنید، چه چیزی را انتخاب می‌کنید؟ آن چیزی را که بیشتر با آن سر و کار دارد.

(سؤال و پاسخ استاد): انتخاب یک پول خاص به خاطر این است که مخاطب ما با آن پول بیشتر سر و کار دارد.

این نکته باعث می‌شود که اصلاً این مدل جمعی که آقای خوئی مطرح کرده‌اند بر عکس نتیجه بدهد که این را در جلسه‌ی بعد عرض خواهم کرد.

(سؤال و پاسخ استاد): مثال باشد برای ذهب و فضه، با توجه به این که عاریه‌ی دینار و درهم نادر است، اشکال دارد. وقتی این را از باب مثال گرفتیم، دقیقاً بر عکس می‌شود. دقیقاً این باعث می‌شود که ما در اینجا نتوانیم ذهب و فضه را، یعنی دنانیر و دراهم را مثال برای ذهب و فضه بگیریم؛ باید ذهب و فضه را به آن حمل کنیم. در حقیقت کاملاً بر عکس فرمایش آقای خوئی نتیجه می‌گیرد.

حالا اشتراط و عدم اشتراط را چگونه جمع کنیم، در جلسه‌ی بعد در مورد آن توضیح خواهم دارد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

40 دقیقه

1. . نهایة الأفکار / جلد 5 / صفحۀ 169. [↑](#footnote-ref-1)
2. . «**لا یضر الصائم ما صنع إذا اجتنب أربع خصال : الطعام والشراب والنساء والإرتماس فی الماء**» . من لا یحضره الفقیه / جلد 2 / صفحۀ 107. [↑](#footnote-ref-2)